

عکس مکت



بود.

گفتم این یکی شاید استثناء باشد. مگر آدم می‌تواند در چنین مواقع بحرانی‌ای خودش را کنترل کند. خانمی که پدر یا مادر ویا همسر و فرزندش را از دست داده باشد، طبیعی است که حال عادی نداشته باشد. گفت: تا حدودی حق با تو ست. اما ما باید خودمان را طوری بار بیاوریم که بتوانیم در مواقع حساس هم خوددار باشیم. گفتم خیلی کلی حرف می‌زنی. گفت: اگر حجاب داشتن دغدغه‌ها باشد در مواقع حساس هم آن‌را رعایت می‌کنی بدون آن‌که سخت باشد. مثلاً من خانمی را می‌شناسم که در مرگ عزیزانش بی‌صدا گریه می‌کرد خیلی آرام نشسته بود کنار قبر و دردهایش را زمزمه می‌کرد. دست‌هایش بی‌حس می‌شد و گاهی از حال می‌رفت. اما چیخ نمی‌کشید؛ چنگ به صورت نمی‌زد.

گفتم: او هم شخصیتش آن‌طور بار آمده بود. ولی نمی‌شود همه مردم را با یک ترازو سنجید. سبک ابراز احساسات در هر کس با دیگری فرق می‌کند. گفت: بله همه نمی‌توانند مانند هم باشند ولی حجاب یکی از بایدهای دین ماست و جایی ذکر نشده که در عروسی‌ها و عزاداری‌ها می‌شود از کنارش بی‌تفاوت رد شد. به خاطر همین می‌گویم باید همیشه خوددار باشیم تا در مواقع حساس مشکلی پیش نیاید.

این عکس‌ها را بررسی کرد؟ جواب داد: اگر به خیلی از عکس‌ها دقت کرده باشی برق شادی را در چشم‌شان می‌بینی. مثلاً آن زن که لباس می‌شست یا این‌که دارد دیوار خانه‌اش را کاه گل می‌کند. یا او که نان می‌پخت. ما آدم‌های مدرن گاهی از زور بیکاری افسردگی می‌گیریم. وقتی آدم کار می‌کند، دیگر جایی برای فکر و خیال منفی در ذهنش نمی‌ماند. بیتا راست می‌گفت. بجز چند عکس که به عزاداری و سوگواری مربوط می‌شد، باقی زن‌ها نگاه‌شان راضی به نظر می‌رسید. حتی او که دست به کمر داشت و جارو در دست به دوربین زل زده بود. بیتا پرسید حجاب را توی این عکس‌ها چطور می‌بینی؟ گفتم معمولی. دغدغه این زن‌ها خود را در معرض دید گذاشتن نیست زندگی‌شان ایجاب می‌کند این‌گونه بگردند. مثلاً چون کار می‌کنند نمی‌توانند لباس تنگ بپوشند یا وقت ندارند به اصطلاح خانم‌ها، به خودشان برسند. هر چند بهم ریخته و شلخته هم نیستند. گفت: راست می‌گویی اکثر این زن‌ها متعادل هستند؛ مثلاً آن زن که کنار قبری نشسته بود و داشت به صورتش چنگ می‌زد هم متعادل بود. گفتم از کجا فهمیدی؟ جواب داد شال مشکی را چند بار دور سرش پیچیده بود در حالی که خودت دیدی یکی دو تا از زن‌هایی که دور از او ایستاده بودند و سر وضعی اتو کشیده داشتند، بادبزین دست‌شان

نگارکده‌ای نزدیک خانه ما هست که عکاس‌های کانون هر از گاهی در آن نمایشگاه برگزار می‌کنند. این دفعه موضوع عکس‌ها زن در موقعیت‌های مختلف بود. این‌طور نمایشگاه‌ها را دوست دارم. تا دل‌تان بخواهد سوژه گیر آدم می‌آید. اصلاً هر عکسی برای خودش داستانی دارد که اول باید آن‌را فهمید و بعد آن را نوشت. با بیتا قرار گذاشتم و برای دیدن عکس‌ها رفتیم. عکس اول زنی بود که در عزای کسی تازه فوت کرده چنگ به صورت زده بود و شیارهای سرخ، روی گونه‌اش افتاده بود. دومی زنی جوان بود که چادر به کمر بسته بود و یک گونی سنگین بر دوش داشت. زن عکس بعدی داشت در تنور خانگی نان می‌پخت. زن دیگر آستین‌هایش را زده بود بالا و داشت لباس می‌شست. یک پسر شش هفت ماهه را هم به پشتش بسته بود و نشسته بود کنار شیرآب که معلوم بود همگانی است و در میدانگاهی پر رفت و آمد قرار دارد. عکس بعدی زنی را در حال جارو کردن بیرونی خانه‌اش نشان می‌داد. جلوی در را آب پاشیده بود و یک دست به جارو داشت و دستی دیگر بر کمر. در حیاط باز بود. حیاط هم آب پاشی شده بود و هیچ زباله‌ای در آن دیده نمی‌شد. جالب این بود که همه عکس‌ها تاریخ داشتند و اکثرشان مربوط به سال ۸۹ به بعد می‌شدند. گفتم: می‌دانی از چند زاویه مختلف می‌شود